

بررسی مفاهیم نوستالژیک در اشعار منصور اوجی

دکتر اسدالله جعفری

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور

زهرا قدیمی*

چکیده

این مقاله، نوستالژی و عوامل موجد آن را در اشعار منصور اوجی، شاعر برجسته معاصر استان فارس، بررسی کرده است. این تحقیق به روش کتابخانه‌ای به بررسی مهمترین عوامل موجد نوستالژی در اشعار منصور اوجی می‌پردازد. منصور اوجی، «شاعر طبیعت» است. در شعر او، تصویرسازی موج می‌زند. تصویرسازیهای اوجی برگرفته از تجربیات زندگی اوست. در شعر منصور اوجی مفاهیم نوستالژیک بسیاری را می‌توان یافت که پر بسامدترین آنها را جلوه‌های طبیعت تشکیل می‌دهد. مرگ و پیری، دو مفهوم نوستالژیک پرکاربرد دیگر در اشعار این شاعر معاصر است که بخش عمده‌ای از افکار او را دربر می‌گیرند.

کلیدواژه‌ها: شعر منصور اوجی، نوستالژیک در شعر اوجی، نوستالژیک در شعر معاصر فارسی، شعر معاصر فارسی.

۱. مقدمه

نوستالژی نوعی حسرت به گذشته غیر قابل بازگشت و از بنمایه‌های رایج در شعر است که بسیاری از شاعران به آن پرداخته و می‌پردازند (محمدی و عباس‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۶۷). اندوهگینی و گرفتگی روحی به دلیل دوری از سرزمین مادری و درد وطن، حزن که به دلیل میل به دیدار دیار خود تولید شود، حسرت گذشته، میل به بازگشت به خانه و کاشانه و احساس غربت و دلتنگی به سبب دوری از وطن یا دلتنگی حاصل از یادآوری گذشته‌های درخشان و شیرین. در زبان فارسی این واژه را غالباً به غم غربت و احساس غربت^۱ و حسرت گذشته ترجمه کرده‌اند. «معنی لغوی نوستالژی به ترتیب از فرهنگ‌های انوشه، لاروس، نفیسی، پورافکاری، آکسفورد و انوری زیل همین واژه نقل شده است (شریفیان، ۱۳۸۶: ۶۵، نظری و کولیوند، ۱۳۸۹: ۳).

امروزه در بررسی‌های جدید ادبی، نوستالژی را به دو گونه شخصی و اجتماعی نیز تقسیم می‌کنند؛ شاملو بر این باور است که در نوستالژی شخصی، شاعر یا نویسنده به لحظه یا لحظاتی از زندگی فردی خود می‌پردازد و بر آن حسرت می‌خورد؛ بی‌آنکه دیگران را در این حسرت و اندوه با خود همراه کند در نوستالژی اجتماعی، فرد به موقعیت اجتماعی ویژه‌ای که دارد، اهمیت می‌دهد (خزانه‌دارلو و خوش‌ضمیر، ۱۳۹۳: ۶۲).

بنابر نوشته دیکشنری بلک ول، واژه نوستالژی^۲، ریشه‌ای یونانی دارد و از دو بخش تشکیل شده است: نوستوس^۳ که به معنای سرزمین مادری است و آگوس که بر شرایطی دردآور (اندوه، رنج، سوگواری و یا حزن) تأکید می‌ورزد (Blakwell, 2007: 1). اما شریفیان در پژوهشی در مورد ریشه این واژه، نوستالژی را واژه‌ای فرانسوی می‌داند و البته به ریشه یونانی آن نیز اشاره می‌کند و در ادامه، نوستوس را «بازگشت» معنی کرده است (شریفیان، ۱۳۸۶: ۶۴).

نخستین بار، «جوهانس هافر» پزشک سوئسی، واژه نوستالژی را در مقاله‌ای به کاربرد که برای توصیف حالات روحی دو بیمار منتشر کرد. «این مقاله دقیقاً در تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۶۸۸ نوشته شده بود» (ابراهیمی تکامجانی، ۱۳۹۱: ۴).

یکی از بیماران دکتر هوفر، دانشجویی از شهر برن بود که به بازل آمده و بیمار دیگر وی یک خدمتکار بود. هر دوی این بیماران پس از بازگشت نزد خانواده خود کاملاً بهبود یافتند. «بارون پرسی» یکی از پزشکان براین باور بود که درمان این بیماری،

باید به صورت روحی باشد نه دارویی و بر اساس تجربه، تجویز دارو، نشانه‌های بیماری را بدتر می‌کند (حسین پناهی، ۱۳۹۱: ۱).

از قرن نوزدهم، این اختلال اهمیت خود را به عنوان بیماری خاص از دست داد و به عنوان مرحله‌ای از آسیب‌شناسی شناخته شد و در قرن بیستم در دید روان‌شناسان قرار گرفت و بیشتر از اینکه به جسم مربوط شود به روح و روان پیوست. از آن پس، واژه نوستالژی بین مردم و گفتار روزمره آنها راه یافت و لازمه‌اش، سرباز بودن، نبود و بعدها این احساس، ارزشی اخلاقی در میان افراد فهیم و حساس محسوب شد که در برابر هراسهای دنیا، خود را نشان می‌داد (حسین پناهی، ۱۳۹۱: ۱۰).

۱-۱ زندگی و سبک شعری منصور اوجی

میز عبدالرزاق (منصور) اوجی، ادیب، شاعر نیمایی، نویسنده، مدرس و مترجم، ۹ آذر ۱۳۱۶ در شیراز متولد شد و هم‌اکنون نیز در آنجاست (اوجی، ۱۳۹۱: ۱). مادر وی از خانواده‌ای متمول و پدرش، اهل دین، بازار و معتمد محل بود (ایسنا، ۱۳۸۶: ۱). اوجی از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۸۷ در مناصب و مراکز مختلف فرهنگ و آموزش کشور بود و طی این ۴۷ سال، ده‌ها معلم و دبیر تربیت کرد. وی در سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۸ در مرکز تربیت معلم شیراز به تدریس پرداخت. در سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ عهده‌دار سرپرستی مرکز مشاوره و راهنمایی مدارس راهنمایی شد. سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۹ مدرس مرکز تربیت معلم شهید مطهری در آب باریک و در سالهای ۱۳۶۹ تا ۱۳۸۷ عضو هیأت علمی دانشگاه داراب بود (اوجی، ۱۳۹۴: ۲).

اوجی در سالهای ۳۷ و ۳۸ برای تحصیل دانشگاهی به تهران رفت (اوجی، ۱۳۹۴: ۲). در ۴۰-۳۹ اولین اشعار نیمایی او در مجله «روشنفکر و فردسی» به انتشار رسید و در سال ۱۳۴۴، نخستین کتاب خود را با عنوان «باغ شب» در شیراز منتشر کرد (ایسنا، ۱۳۹۴). اوجی به شیراز بازگشت و تحصیل در رشته زبان و ادبیات انگلیسی سبب شد با شعر واقعی و بویژه فرم، بیشتر آشنا شود؛ سپس سه کتاب دیگر او به چاپ رسید: «شهر خسته، خواب و درخت و تنهایی زمین» (اوجی، ۱۳۹۴: ۵). اوجی در دهه ۵۰ به‌طور مستقیم در شعر ایران با انتشار کتاب «مرغ سحر» تأثیر گذارد. کتابی که با چهل رباعی اجتماعی و انقلابی در سال ۱۳۵۶، منتشر شد؛ در عرض یکسال روی هم رفته با ده هزار تیراژ به چاپ دوم رسید و بیش از بیست شاعر تحت تأثیر آن رباعیات انقلابی

سرودند؛ شاعرانی چون قیصر امین‌پور، حسن حسینی و... (احمدی، ۱۳۹۱: ۲). کتاب دیگر اوجی، «حالی است مرا» که آن نیز رباعی است و درونمایه عشق و عرفان دارد (ایسنا، ۱۳۹۵: ۳). آثار اوجی تاکنون به زبانهای انگلیسی، آلمانی، فرانسه، ایتالیایی، ترکی و ارمنی ترجمه شده و موضوع چندین رساله قرار گرفته است (ایسنا، ۱۳۹۲: ۵).

زندگی منصور اوجی فراز و نشیب آنچنانی ندارد. در سیکل اول دبیرستان به سرودن غزل و رباعی پرداخت و سالها بعد دو کتاب رباعی به چاپ رساند. وی در سیکل دوم دبیرستان با دو کتاب نو «زمستان اخوان» و «هوای تازه شاملو» آشنا شد که او را به سوی شعر نو نیمایی سوق داد.

اوجی از شاعرانی است که آرام و پیوسته در جهت تکامل زبان شعری خاص خود تلاش می‌کند. او با تأکید بر مصراعها و واژه‌ها به منظور تأثیرگذاری در خواننده شعر خود، گونه خاصی از شعر را ارائه می‌کند. زبان شعر او تا حدی تغزلی است و بیشتر ذهن خود را در امواج اوزان رها می‌سازد. توجه او در شعر بیشتر به فرم است. با منتبت کاری و صیقلی دادن واژه‌ها و تکرار مصراعها سعی دارد به ذهن خواننده شعرش نزدیک شود. زبان شعر او، ساده و خوش‌آهنگ است. اشعار منصور اوجی، بیان‌کننده تلاش مستمر او برای یافتن شکل خاص و نوین است. آگاهی او نسبت به ساختار کلمه در شعر معاصر و نقش وزن و آهنگ در ساختمان کلی شعر است (هنر آنلاین، ۱۳۹۴: ۵).

اشعار اوجی، ساده، سهل و ممتنع، روشن، زلال و شفاف، و این همه را وامدار سعدی است (احمدی، ۱۳۹۱: ۴). مطالب غزل و رباعی و فرمهای نیمایی، کوتاه و سپید نشان می‌دهد که نغزگویی و موجزگویی، شیوه کار اوجی است و ریشه آن در شعر سعدی است. به‌علاوه، پاره‌ای از اشعار اوجی به لحاظ چینش کلمات و عبارات، خواننده را مجذوب می‌کند و این ویژگی را از حافظ تأثیر گرفته است.

در شعر اوجی تصویرسازی موج می‌زند. تصویرسازی از تجربیات زندگی اوست. به‌علاوه جملات کوتاه در اشعار او به فراوانی حضور دارد که تحت تأثیر شعرهای کوتاه نیماست. سعید زاهد زاهدانی، تصویرسازی در زندگی عادی در اشعار اوجی را از ویژگیهای این شاعر می‌داند و عقیده دارد هماهنگ شدن تصویر و کلام در اشعار اوجی ویژگی به آن می‌دهد که به قرن بیستم مربوط است؛ قرن رجوع به مشاهدات و استفاده از تجربیات؛ لذا اشعار اوجی آینه تمام‌نمای قرن بیستم در ایران است (ایسنا، ۱۳۸۶: ۵).

اشعار اوجی کوتاه اما تجلی تجربیات اوست (ایبنا، ۱۳۹۲: ۶). اشعار کوتاه او، رسا و اشعار بلندش خالی از اطناب است. او گرچه در قالبهای کلاسیک و شعر سپید، شعر سروده اما، بیشتر آثار وی در بحور و اوزان نیمایی است. کوتاهی اشعار اوجی تا حدی تحت تأثیر شعرهای کوتاه نیماست. کتاب «ماخ اولاً» نیما بیشترین شعرهای کوتاه را دارد (احمدی، ۱۳۹۱: ۳). در اشعار این شاعر، جایگاهی برای ابهام وجود ندارد. اوجی در اثر «باغ شب» به سمبولیسم (نمادگرایی) توجه دارد و در شعرهای بعدیش «نه هیچ کدام» آثاری از سمبولیسم اجتماعی دیده می‌شود که به صورت تقابلهای درآمده و استحاله شده است؛ همچون سیاه و سفید، گرم و سرد، هُرم و خنک و ... (ایبنا، ۱۳۹۲: ۶). افکار شاعر با حیات و طبیعت و البته مرگ همراه است. او گاهی از طبیعت بهره می‌برد تا به اندیشه‌ای چون عدالت و آزادی برسد؛ عاشق شهرش، شیراز است و همیشه به یاد شیراز پاک و سرسبز با کوچه باغهایش می‌افتد. در ادامه به بررسی به شعر درآمدن ذهنیات شاعر می‌پردازیم.

منصور اوجی، شاعر طبیعت‌سرای محض و مطلق نیست؛ طبیعت در شعر او، همانند نیما، سکوی پرش برای حرف، نکته و اندیشه‌ای است که بیان می‌کند. امین فقیری، داستان‌نویس معاصر شیرازی، معتقد است اوجی با مرگ رو در رو است. برای اوجی، مرگ در کنار زندگی نشسته است؛ به همین دلیل شاعر سعی دارد لحظه‌ها را بنوشد؛ چرا که هرآن امکان دارد مرگ بر زندگی چیره شود. به گفته وی: «موضوع مرگ اگر در کارهای من دیده می‌شود، تنها به خیام مربوط نیست.» آشنایی اوجی با مرگ و موضوع آن پیش از آشناییش با رباعیات خیام بوده است و آغاز آن به کودکی شاعر بازمی‌گردد.

۱-۲ پیشینه پژوهش

در زمانهای مختلف، شاعران و نویسندگان در وصف منصور اوجی دست به قلم برده‌اند. منوچهر آتشی، محمد رحیم اخوت، احمد آل شمس، علی باباچاهی، رضا براهنی، فرناز حسنعلی‌زاده، سیمین دانشور، رسول رخشا، علی مسعودی‌نیا، محمدعلی سپانلو از آن جمله‌اند. هر چند تا کنون پژوهشی اشعار اوجی را از دید نوستالژیک مورد بررسی قرار نداده است، پایان‌نامه‌ها و مقالات معدودی به بررسی جوانب مختلف شعری او پرداخته‌اند.

فردین شاهین در سال ۱۳۹۳ در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود به بررسی زیباشناسانه اشعار منصور اوجی می‌پردازد. او به‌طور مفصل و با ذکر شواهد به موسیقی بیرونی و کناری اشعار اوجی در سطح این دو نوع موسیقی پرداخته است و در فصلهای چهارم و پنجم به ترتیب، ویژگیهای زبانی (در دو سطح آوایی و لغوی) و ادبی (صور خیال) اشعار اوجی را در معرض نقد و تحلیل قرار می‌دهد.

مهسا رحیمی در پایان‌نامه خود در سال ۱۳۹۴، زبان و محتوا را در آثار منصور اوجی بررسی کرده است. منظور از بررسی زبان شعر، پرداختن به همه جنبه‌هایی است که زبان شعر را شامل می‌شود؛ از جمله هنجار گریزی‌های زبانی، انواع آرایه‌های بدیعی (لفظی و معنوی) و معنا و محتوای اشعار. منظور از محتوای شعر، پرداختن به بخش اندیشگی و معنایی اشعار است که هر چه شاعر موفق شود عمق اندیشه خود را افزایش دهد به همان میزان، محتوای اشعارش پر بارتر خواهد شد. در بخش بررسی محتوای شعر، مبحث بنمایه‌ها نیز گنجانده می‌شود. منظور از بنمایه، موضوع، فکر و اندیشه و فضایی است که در آثار شاعر تکرار شده است. از جمله بنمایه‌های برجسته شعر اوجی، می‌توان به طبیعت، شعر، عشق، زادگاهش شیراز، مرگ آگاهی و زمان آگاهی، اشاره کرد.

حکیمه نوابی در سال ۱۳۸۵، پایان‌نامه خود را با عنوان بررسی و تحلیل سبک و مضامین رباعیات شاعران مشهور معاصر از سال «۵۷ تا ۶۸» با تأکید بر سه شاعر قیصر امین‌پور، منصور اوجی و حسن حسینی به انجام رسانید. او در پژوهش خود به دو گروه از رباعی سرایان، اشاره می‌کند. گروهی که به شعر دفاع مقدس روی آورده‌اند و گروهی که در اقلیت بودند و به مضامین آزاد چون عشق و عاشقانه‌ها می‌پرداختند. منصور اوجی از جمله شاعران گروه دوم به‌شمار می‌رود.

یکی از محدود کتابهایی که به بررسی شعر و شاعری منصور اوجی پرداخته است، با عنوان «جستجوی گل شیدایی: شعر، شیراز و منصور اوجی» به کامیار عابدی تعلق دارد که در سال ۱۳۸۰ انتشار یافت.

۲. عوامل بروز نوستالژی در اشعار منصور اوجی

در منابع مختلف، نگاه‌های متفاوتی به نوستالژی شده است. برخی این واژه را معادل

حسرت می‌دانند. عده‌ای آن را، هم‌معنی خاطره می‌آورند. بعضی از آن با عنوان غم غربت یا دوری از وطن یاد می‌کنند و برخی دیگر به آن دل‌تنگی می‌گویند؛ اما در بعضی منابع از این مفاهیم با عنوان عوامل بروز نوستالژی یاد شده است. پس از بررسی منابع و مقالات مختلف، تقسیم‌بندی جدیدی از عوامل پدید آمدن حس نوستالژیک در فرد به‌دست آمد که در ادامه تنها به ذکر آنها اکتفا می‌شود: حسرت، خاطره، غم غربت، دل‌تنگی، یاد عزیزان از دست رفته، غم پیری، بازگشت به طبیعت، حیوان دوستی، علائق فرهنگی، فولکلور و آداب و سنن، دین، اسطوره، آرکائیسیم و باستان‌گرایی، آرمانشهر، آرمان‌گرایی، انتظار منجی، وارستگی، حسرت از دست رفتن ارزشها و سنتها، عوامل اقتصادی، عوامل اجتماعی، بهداشت و سلامت، عوامل روانی، هبوط و دوری از بهشت. منصور اوجی شاعر شیرازی و طبیعت دوستی است که بیشترین محوریت اشعار نوستالژیکش، حول طبیعت و حسرت از دست دادن آن می‌چرخد. علاوه بر طبیعت عوامل دیگری نیز در اشعار او به چشم می‌خورد که موجب پدید آمدن حس نوستالژیک در او می‌شود. در ادامه به این عوامل خواهیم پرداخت.

۲-۱ حسرت

حسرت از دست رفته‌ها، که صفت روحی فردی و جمعی بشر در طول تاریخ است، بیشتر دامنگیر سرآمدان و روشنفکران سنتی در برخورد با دنیای مدرن می‌شود (نظری و کولیوند، ۱۳۸۹: ۱۶). حسرت به دو دسته فردی و جمعی تقسیم می‌شود: ۱. حسرت فردی: هرچیزی که به یک نفر مربوط است و در خاطرات شخصیش رخ داده باشد. ۲. حسرت جمعی: یادآوری خاطرات یک قوم که در تاریخ، فرهنگ و اساطیر آن ملت ریشه دارد.

حسرت از موتیفهای اصلی نوستالژی است. اوجی نیز مانند دیگر شاعران نوستالژیک در زندگی خود بسیار دچار حسرت و اندوه شده و آن را با زبان شعر در کتابهای خود بیان کرده است که در زیر به نمونه‌هایی از آن پرداخته می‌شود. او در حسرت خود از شخصی می‌گوید که در قدیم با چوب، چرک از لباسها می‌گرفت و برخی با خاک ظرف می‌شستند. و کسانی بودند که چرک تن را می‌زدودند. کاش کسی پیدا شود و چرک جان از این مردمان بی‌روح بزدايد. کاش آدمی پیدا شود که امروز آدمی اندک است.

در دیار دور/ گازران با سنگ یا با چوب/ جامه‌ها را چرک بگیرند./ ظرفها را،
 خادمان با خاک و خاکستر/ چرک تن را، مردمان با کیسه‌های زبر/ با تن شوی./ در
 دیار ما / کاش بودی، آدمی، چیزی/ تا که برگردد ز جانها چرک/ چرک جان از ما/
 چرک جان ما! / کاش بودی، آدمی، چیزی! (اوجی، ۱۳۹۱: ۹۱).

او در اسفند ۸۷ در یکی از اشعارش اوج دغدغه خود را نسبت به جامعه امروز
 می‌نویسد. از مردگان مدد می‌گیرد. کسانی که در روزگار دور در همین سرزمین زیسته؛
 و البته خوب زیسته‌اند. در آرامش و صلح، روابط پاک اجتماعی را موجب شده‌اند. آنها
 بیایند و شاهد زندگی در جامعه سیاه امروزمان باشند. اگر مردگان بیایند زندگی ما را
 مرگ می‌بینند نه حیات. چنین زندگی‌ای از نظر اوجی از فضله یک جانور حقیرتر است!
 مردگان گر باز می‌گشتند/ زندگی را عبث می‌یافتند اینجا/ زندگانی را سگی، سرگین/
 آنچه بر ما می‌رود هر لحظه در هر روز./ مردگان گر باز می‌گشتند/ زندگی را مرگ
 می‌خواندند/ زندگانی کردن ما را.../ (این همه زشت و پلشت و چرک)/ مرگ خود
 را، زندگانی، زندگانی‌ها.../ کاش آنها باز می‌گشتند/ شاهدهی بر ماجرای ما/ شاهدهی بر
 این همه ادمبار/ بر نمی‌گردند و درد این است./ ما چه تنهاییم بی‌آنها/ ما چه تنهاییم بر
 این خاک (اوجی، ۱۳۹۱: ۱۱۶ و ۱۱۵).

شاعر در ادامه تعلقات خویش به گذشته با حسرت از جامعه گذشته یاد می‌کند
 بویژه از زمان حال، گله‌مند است؛ از جامعه‌ای که دیگر در شادیهای یکدیگر شریک
 نمی‌شوند و مرده پرستانی‌اند که تنها هنگام مرگ نسبت به همدیگر ترحم می‌کنند؛ اما
 در گذشته در زندگی و شادی یکدیگر، مددکار و یار هم بودند.
 «اینجا در این دیار/ دیگر گل از برای عروسی نمی‌خرند/ آلا برای ماتم،/ آلا برای مرگ/ از
 بس که گل به خاک فرو ریخته است و مرد (اوجی، ۱۳۹۱: ۸۰).
 اوجی، گاهی با دیدن عکسهای گذشته و مرور خاطرات، حسرت بازگشت به آن
 لحظات را می‌خورد.

«عکس،/ لحظه‌ای هست که دیگر نیست/ لحظه‌ای بین پیش و پس.../ مثل یک چشم زدن بر هم/
 آری هر عکس که می‌بینی/ لحظه‌ای از گذر عمر که بی‌همتاست» (اوجی، ۱۳۸۹: ۲۱۲).
 اوجی، کوتاهی عمر انسان را به کوتاهی عمر پروانه‌ای تشبیه می‌کند که به وقت
 صبح در سبزه‌های زمین می‌چرخد. او این عمر کوتاه را دوست ندارد و مانند آهی کوتاه
 می‌داند.

در زیر این بلند/ ما شرقیان هماره سرودی سروده‌ایم/ با تیغ بر گلوگاه/ در نوبت
پگاه:/ «بر سبزه‌های خاک/ پروانه‌ایم ما/ با طول عمر خویش/ کوتاه، مثل آه! (اوجی،
۱۳۸۹: ۲۱۰)».

۲-۲ خاطره

خاطره به یادآوردن وقایع و رویدادهای گذشته به وسیله فرد از طریق به یادآوردن افراد،
اشیا، مکانها و تجربیات است (آزاد و پرتوی، ۱۳۹۲: ۲). خاطره، یادآوری گذشته است و
اغلب مفهوم فردی و شخصی دارد. خاطره فردی را به نوعی می‌توان تأثیر سالهای اولیه
زندگی و شرایط خاص زندگی دانست که برای همیشه در ذهن انسان باقی می‌ماند
(ریحانی و قصابان شیروان، ۱۳۹۱: ۱۵). در خاطره جمعی، خاطره تعداد زیادی از انسانها
مشترک است و به همین منظور، حس همدردی بیشتری القا می‌شود (شریفیان، ۱۳۸۶: ۶۸).
خاطره و مرور خاطرات، یکی از انواع نوستالژی است که برای هر فرد در زندگی
اتفاق می‌افتد و هر بار تازگی و حلاوت خود را دارد. در این قسمت به خاطرات اوجی
پرداخته شده است که او را به زمانهای گذشته و بعضاً خیلی دور می‌برد.

۲-۲-۱ کودکی

کودکی از دورانی است که برای هر انسانی پر از لحظه‌های ناب و به یاد ماندنی است و
این خاطرات زیبا با گذشت زمان، دلنشین‌تر و جذاب‌تر خواهد شد؛ برای مثال به چند
نمونه شعر از اشعار اوجی که در آن از خاطرات دوران کودکی نقل شده است،
پرداخته می‌شود.

اوجی با رفتن به خانه قدیمی پدری و دیدن فرش کهنه آن خانه به یاد کودکی،
بازیگوشی‌های کودکی و صحبت‌های پدر می‌افتد که به آرامی به او می‌گوید با کفش بر
روی فرش راه نرود. اوجی، دوباره بعد از سی سال به یاد حرف پدر، کفشها را
درمی‌آورد و بر روی فرشی که تار و پودش از برگ است راه می‌رود. او در خطاب به
پدر خویش که سالهاست از دستش داده است، می‌گوید که به یادش بوده و در این
رفت و برگشت بر روی فرش به توصیه‌هایش عمل کرده است.

پسرم/ روی قالی نروی با کفش/ پدرم گفت به آرامی/ کفش من غرق خلاب و گل
/ رفته بودیم به مهمانی/ و من آن کودک بازیگوش.../ کندم از پا و گذر کردم/ بعد
سی سال بر این قالی/ تارش از برگ و پودش برگ/ پا پتی رفتم و برگشتم.../ و پدر

یاد تو بودم من / من در این رفت و این برگشت / «روی قالی نیروی با کفش!» و نرفتم / و چنان کردم. / به کجا برد مرا این عکس (اوجی، ۱۳۹۱: ۶۲ و ۶۱).
شاعر در این شعر از غم دور شدن از دوران کودکی می‌گوید و در حسرت آن به سر می‌برد. او معتقد است که در کوچه‌های عمر و گذر زمان، کودکی و دوران سرشار از انرژی و طراوتش را گم کرده و خود نیز گم شده است؛ چرا که دیگر مانند آن دوران نیست و با بزرگ شدن و فاصله گرفتن از کودکی، متفاوت شده است.
«کو کودکی کجاست؟ / ما گم شدیم ما / در کوچه‌های عمر» (اوجی، ۱۳۸۹: ۱۵۷).

اوجی، کودکی را بر خلاف جوانی، دورانی سرشار از سرخوشی و تازگی می‌داند. او معتقد است که کودکان در کودکی، یک سری چیزها را به فراموشی می‌سپارند تا بتوانند لحظه‌های ناب را به یادگار بگذارند؛ بر خلاف جوانان که نکات منفی را به یاد می‌آورند و تکات مثبت و لحظات خوب را به فراموشی می‌سپارند.

جوانان / به یاد می‌آورند / تا از یاد ببرند. / کودکان، اما - / از یاد می‌برند؛ / سوزندگی آتش را / تیغ‌داری گلها را / و تلخی انارهای کال را / تا به یاد بیاورند. / لطف دنیای دیوانگان را / صفای عالم پیرمرد / زنان را / و کسالت‌باری جهان مردگان را / و ما که دیگر نه چیزی را / به یاد می‌آوریم / و نه از یاد می‌بریم (اوجی، ۱۳۸۷: ۲۱۹).

شاعر به ایام کودکی خود تعلق زیادی دارد. در جای جای آثارش از دوران پاک و بی‌آلایش کودکی یاد می‌کند. هر چند هفت دهه از زندگی خود را سپری کرده؛ در حسرت نخستین سالهای عمر خود و شادیه‌ها و خوشیهای دوران کودکی است و به نوعی از پیر شدن خود، دچار غم و اندوه گشته است.

ای هفت سالگی / شصت و سه سال رفت از آن صبح، آن بهار / شصت و سه سال رفت از آن سال، رفت و رفت / اینک درون آینه مردی سپید موی / هفتاد ساله مردی! / ای هفت سالگی / کو آن بهار و صبح.. / یادش بنخیر یادت! ... (اوجی، ۱۳۹۱: ۲۷ و ۱۲۶).

۲-۲-۲ مدرسه

مدرسه، یکی از پر خاطره‌ترین دوران زندگی هر فرد است که تا سالهای سال در پس پشت ذهنش باقی می‌ماند. اوجی نیز از این امر مستثنی نیست و خاطرات خوب مدرسه‌اش را در قالب شعر بیان می‌دارد.

اوجی، دوران مدرسه و روز اول کلاس رفتنش را بسیار دوست داشته و از آن به خوبی یاد می‌کند. او خاطره روز اول مدرسه رفتنش را به یاد می‌آورد که پدر مهربانش، کفش زیبایی را برایش گرفته بود و او، آن کفش را بسیار دوست می‌داشت. «پدر خریده بود برایم، برای مدرسه‌ام/ برای روز اول و آن کلاس نخستین/ چه کفش‌هایی؛ راحت، سبک، ظریف و شیک/ و جیر، جیر زرشکی» (اوجی، ۱۳۸۹: ۱۸۷).

اوجی، بار دیگر خاطره به مدرسه رفتنش را بیان می‌کند. او دیدن پرندگان را در صبح یکی از لذت‌بخشترین‌های زندگیش می‌داند که با مرور زمان تنها حسرت آن دوران برایش باقی مانده است. «به مدرسه که می‌رفتم/ نگاه می‌کردم کبوتران را/ پرواز سپیدشان را/ صبح‌ها» (اوجی، ۱۳۸۷: ۲۱۶).

۲-۲-۳ بو و عطر

دلبستگی شدید اوجی به طبیعت موجب شده است که بو و عطر در شعرش حضور مداومی داشته باشد. رایحه بهار نارنج جایگاه ویژه‌ای در خاطرات اوجی دارد و در جای جای اشعارش از آن یاد می‌کند. به علاوه، عطر گل‌های یاس، نسترن و سوسن هر کدام به نوعی او را به گذشته خویش پیوند می‌زنند.

اوجی با رایحه به گذشته خود سفر می‌کند؛ به ایام کودکی خود سرک می‌کشد؛ قدمی در باغ‌های گذشته می‌زند و می‌گوید: «باغ‌هایی است که در خاطر من / باغ آن عصر و آن عطر نارنج / باغ آن عطر و آن خاک شیراز» (اوجی، ۱۳۸۹: ۱۹).

همگان خاطرات خوشی از بهار و ایام نوستالژیک انتظار بهار دارند. غم درونی اوجی نیز با استشمام عطر بهاری از دوران کودکی، عصرهای کوچه‌های قدیمی شیراز و باغ‌های نارنج، تازه می‌شود.

در این غروب اسفند/ عطری است در هوا/ عطری که باز می‌بردم تا گذشته‌ها/ تا رفته‌های دور/ تا کوچه‌های شیراز/ تا آن سرای کودکی، عطر و عصرها/ و آن درخت‌ها.../ عطر بهار نارنج/ عطری است در هوا (اوجی، ۱۳۸۷: ۳۱).

اوجی، گل نسترن را غریبه‌ای می‌داند که سالها پیش، او را ملاقات کرده و حال با دیدن دوباره‌اش در شب و بوییدن او به یاد ایام خوب و خوش کودکیش افتاده است. او گل نسترن را همچون انسانی می‌داند که آمده روبه‌رویش نشسته است و او را به گذشته‌های خویش می‌برد.

شب شده است / آمده است / روبه‌روی من نشسته است / عطر او مرا به رفته‌های دور می‌برد؛ به کودکی / خانه غرق عطر اوست / عطر گل / سالهای پیش دیده بودمش به خواب / این غریبه را / این که روبه‌روی من نشسته / این شکفته را ... / این شکفته کی است / نسترن گلی است! (اوجی، ۱۳۹۱: ۴۴).

اوجی مادرش را در ایام کودکی ازدست می‌دهد و گویا هیچ خاطره‌ای از او در یادش نیست. در جای جای شعرش از مادر و حسرت ندیدنش می‌گوید. مادر را با عطر گل یاس قرین می‌کند و هر گاه رایحه گل یاس به مشامش می‌رسد به یاد مادر می‌افتد و دوران کودکی را مرور می‌کند. چه این رایحه در ایران باشد و چه در فرنگ.

عطر یاسی است در این شعر غریب / عطر یاسی که مرا می‌برد و بُرد به آن کشور دور / خانه کودکیم / عطر گلهای سحر / عطر یاس مادر / عطر گلبانگ مناجات پدر / عطر ما کودکها / شیطنت‌هامان / شیطنت‌هامان، آه... / عطر یاسی است در این شیشه عطر / عطر یاسی است در این کشور دور (اوجی، ۱۳۸۹: ۱۵۶).

همان‌طور که قبلاً هم بیان شد؛ عطر در شعر اوجی بسیار پر کاربرد است. رایحه گل یاس برای او یادآور مادر و مهربانیهای او در کودکی است؛ چرا که اوجی، مادر بهتر از جان را در کودکی از دست داده است و تنها خاطراتش با مادر متعلق به کودکی است؛ به همین دلیل هم از پیری می‌گریزد و به کودکی پناه می‌برد و همچون پروانه‌ای به دنبال مادر خود می‌رود.

تا کجا می‌بردم این عطر / عطر این یاس که در این صبح / عطر این صبح که تا آن دور / خانه کودکی ام آنجاست / می‌گریزم من از این پیری / می‌شوم کودک آن خانه / و به دنبال تو پروانه ... (از وطن، ۱۳۸۹: ۱۵۸).

۲-۲-۴ رنگ

رنگ نیز مانند بو، می‌تواند تداعی‌کننده و یادآورنده خاطرات گذشته باشد و انسان را به لحظاتی ببرد که برایش بسیار عزیز و دوست‌داشتنی است.

شاعر در این شعر از هوای پاک و آبی شیراز قدیم یاد می‌کند؛ آن هنگام که از ساختمانهای بلند و این همه آهن و دود ماشین و کارخانه خبری نبود و هوا پاک و سالم بود و مسئله و مشکلی برای جامعه ایجاد نمی‌کرد. او با دیدن آسمانی آبی از پشت پنجره برج به یاد آسمان آبی رنگ و صاف گذشته افتاده است که همیشه پاک و خوشرنگ بود و هیچ‌گونه آلودگی نداشت.

«پشت این پنجرهٔ برج بلند/ آسمانی آبی‌ست/ که مرا می‌کند از آهن و دود/ که مرا می‌کند از هرچه پلشت/ می‌برد باز به شیراز قدیم/ به قدمهای تو و آمدنت...!» (اوجی، ۱۳۹۱: ۴۲).

۲-۳ غم غربت^۱

افرادی که محل سکونت خود را عوض، و از شهری به شهری دیگر نقل مکان می‌کنند همزمان در معرض ویژگیهای محیط جدید و نیز جدا شدن از ویژگیهای امن و آشنای محیط قبلی قرار می‌گیرند و دستخوش هیجانات پس از جدایی از محیط خانه می‌گردند (شرفیان و تیموری، ۱۳۸۵: ۵۰).

در جای جای اشعار اوجی از شیراز و کوچه باغهای قدیمی نام برده شده است. او حتی در یکی از کتابهایش، شیراز را نام دیگر خود می‌داند «شیراز نام دیگر من» و کتابی دیگر را «از وطن» نام می‌نهد که در ستایش شیراز است.

اوجی در سال ۱۳۵۵ در شعری که به سیمین دانشور تقدیم کرده است از شیراز قدیم و سادگی و شیرینی زندگی در آن زمان یاد می‌کند. او از واژه‌های گل، قاطر، قرابه، گاری، بهار نارنج و نسترن نام می‌برد و از عرفگیری گلها سخن می‌گوید. او سوار شدن بر گاری و حتی چرت‌زدن‌های آن زمان را هم لذت‌بخش می‌داند. شاعر، در نهایت بیان می‌کند که در آشیانه کوکو، به خواب می‌رود. ممکن است منظورش از آشیانه کوکو، آن است که آشیانهٔ من کجاست؟ همان آشیانهٔ لذت‌بخش دوران کودکیست. شیراز/ گاری و قاطر و قرابه و گل بود.../ گل برگهای نارنج/ و نسترن.../ و من/ بر شالهای گل/ در حرکت مداوم گاری/ چرتی زدم/ فردا بزرگ بود/ روز بزرگ، روز عرفگیری.../ و من،/ چون پیچکی/ بر گرد سروی/ در انتهای باغی می‌رستم/ سبزه و بلند/ در خواندن مداوم گاریچی/ که در کتاب درس/ شیراز نقطه‌ای شد و بر نقشه‌ای/ و من در آشیانهٔ کوکو/ خوابم برد (اوجی ۱۳۸۹، ۵۱).

همان‌طور که قبلاً هم بیان شد، شاعر به گذشته بویژه به خانهٔ پدریش علاقهٔ وافری دارد. او با گذر زمان و دیدن دوبارهٔ آن خانهٔ قدیمی به یاد طراوت و رونقی که در گذشته در آن خانه وجود داشت، افتاده و از اینکه خانه دیگر آن رونق گذشته را ندارد و به ویرانه‌ای متروک تبدیل شده اندوهگین است. او حسرت خانه‌ای را دارد که روزی در آن حوضی پر آب بود و عطر غنچه‌های باغچه‌اش همهٔ حیاط را پر می‌کرد. او از ارسی‌ها و درک‌های شیشه‌ای می‌گوید تا سردابه و شیشه‌های گلاب و ترشی و مربا و... شاعر، حتی صندوقخانه و طاق پنج‌دری را هم از قلم نمی‌اندازد و همه را نام می‌برد. او

در این حسرت است که چرا این همه سال به سراغ این خانه نیامده تا خانه به متروکه- ای پر از علفهای خودرو تبدیل شده است.

نه دیگر آبی بود و نه حوضی/ و نه دیگر عطری، غنچه‌ای، باغچه‌ای/ و نه حیاط خلوتی/ و نه پاگرد پلکانی/ و نه دیگر ارسی‌ها و درکهای شیشه‌ای/ کجا رفته بودند بازیهای نور، جعبه آواز، خواب بعد از ظهر؟/ و آن سردابه، غرابه‌ها، گلابها، ترشی‌ها، مرباها؟/ و آن صندوق‌خانه و شاه‌نشین/ (کجا بودم من، این همه سال؟)/ و نه دیگر خبری از گچبریاها و آن طاق رو به آفتاب؛ پنج دری/ از باقیمانده‌ها، تنها/ چند کاشی مانده بود آن بالا بر دیوار و/ کاجی خشک در حیاط و/ علفهای هرز بر درز آجرها، همه جا.../ و همه چیز در تصرف اشباح و پری/ خانه پدری» (اوجی، ۱۳۸۹: ۸۴-۸۳).^۷

۲-۴ دلتنگی^۸

دلتنگی به‌عنوان یک جنبه روحی- روانی در انسان نهفته است و به دلیل نارضایتی از وضعیت حاضر بروز می‌کند؛ به‌عنوان مثال: فردی از وضعیت کنونی خود راضی نیست و دلتنگ دوران خوب زندگی خود است؛ به همین دلیل به گذشته رو می‌آورد (ابراهیمی تکامجانی، ۱۳۹۱: ۵).

دلتنگی نیز از عوامل نوستالژی است که می‌تواند موارد بسیاری را شامل شود. اوجی از شاعرانی است که در کوچه پس کوچه‌های خاطراتش، دلتنگ می‌شود و این دلتنگی او هر چیزی را در بر می‌گیرد؛ به‌عنوان مثال: دلتنگی برای خانواده، خانه پدری، اسباب و لوازم قدیمی و در این قسمت نمونه‌ای از آن را خواهیم آورد.

شاعر به یاد گذشته‌هایی افتاده است که در خانه پدری می‌زیسته و با گوشه، کنار آن خاطره داشته است. او آب و چاه و ماه و تصویر آن در آب با ماهیها و گنجشکان، گل‌های یاس و گل‌برگهای سیب و انار و عطر بهار و حتی برای درکهای رنگین سفره‌خانه و جعبه‌های ساز و آواز آن در سرتاسر شب دلتنگ می‌شود.

هم آبراهش، یادم هست/ هم آب چاهش/ و هم تصویر ماهش در آب/ و هم ماهی- های سرخش و هم گنجشکان صبحش/ و هم یاسهایش که سپید/ و هم درکهای رنگین سفره‌خانه و عید/ و هم گلبرگهای سیب و انار/ و هم عطر بهار/ و هم جعبه ساز/ آوازش در سر تا سر شب/ در گاهگاهی روز/ و من/ دلتنگ آن خانه/ هنوز (اوجی، ۱۳۸۹: ۸۲).

۲-۵ یاد عزیزان از دست رفته

پورافکاری، غم از دست دادن عزیزان را جزو نوستالژی فردی می‌داند. شاعر در برخورد با مرگ عزیزان و یاران خود، احساساتش را به بهترین نحو ممکن بیان می‌دارد و این امر موجب تسکین و فروکش غم او می‌شود (محمّدی و عباس‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۷۴). اوجی در غم از دست دادن عزیزان خود به سرودن شعر و مرثیه سرایی می‌پردازد و این غم را به چند دسته تقسیم می‌کند؛ غمی که در رثای پدر و مادر خویش سروده و غمی که در سوگ دوستان می‌سراید.

۲-۵-۱ یاد پدر و مادر

با ارزشترین‌های زندگی هر شخص، خانواده‌ی اوست. خانواده‌ای که بیشتر عمر خود را در کنار آنها گذرانده و لحظه‌های تلخ و شیرین بسیاری را با هم سپری کرده‌اند. در این قسمت، شاعر از حسرت از دست دادن خانواده خود می‌گوید.

شاعر برای حسرتی که از از دست دادن پدر و مادر عزیز خود دارد، سری به خاطرات قدیم و حیاط خانه قدیمی پدری می‌زند. او گلهای مورد علاقه پدر را ارزانترین گلها در باغچه حیاط می‌داند و مادر خود را گرانترین گلی و که پدر همیشه دوستش داشت. شاعر بر این عقیده است که امکان دارد هر چیزی به مرور زمان تغییر کند؛ از بین برود و یا حتی فراموش شود؛ اما تنها پدر و مادر هستند که همیشگی و جاودانه‌اند؛ به عنوان مثال، اگرچه در گذر ایام، کودکی و کودکانگی‌های شاعر، جای خود را به جوانی داده‌اند و یا خانه قدیمی پدری به خیابان و گذرگاه تبدیل شدند؛ اما همیشه یاد پدر و مادر و آن عاشقانه‌هایی که بین آن دو عزیز بوده باقی می‌ماند و شاعر در حسرت دیدن دوباره والدین خود برایشان شعر می‌سراید.

و در عصر آن خانه‌های قدیمی، گلی بود/ که ارزانترین بوته خاک/ پدر دوستدارش/
گل رنگ/ و در صبح آن خانه‌ها نیز/ گرانتر گل آن زمانها/ که مادر... گل عطر/ زمان
گرچه پرپر زد و رفت/ زمان گرچه کوچید/ و آن کودکی‌ها/ و آن خانه‌ها زیر آوار
ایام/ خیابان شدند و گذرگاه/ و ردی از آنها دگر نیست/ بر صفحه روزگار. / ولی
یاد آن گل که ارزانترین بوته خاک/ و آن گل که کمیاب/ هنوز، هنوز مرا می‌برد شب
به رؤیا/ بر آن خیمه رنگ/ و آن خوانچه عطر/ پدر کو، کجا شد؟/ و آن لاله عباسی
عصر؟/ و مادر/ و آن یاس مادر، گل صبح؟ (اوجی، ۱۳۸۹: ۱۵۴ و ۱۵۳).



ادامه اشعاری که شاعر در حسرت نداشتن پدر و مادر و خانواده‌اش سروده است. (اوجی، ۱۳۹۱: ۹۳)؛ (همان: ۱۲۳)؛ (همان: ۱۲۵ و ۱۲۴)

۲-۵-۲ یاد دوستان

شاعر در آثار خود به یاد برخی از دوستان و نزدیکان است و در فراق آنها، شعر می‌سراید تا هم یادی از آنان کرده باشد و نزدیکان را تسلی دهد و هم حسرت و ناراحتی خویش را از فقدانشان نشان دهد.

در مرداد ۵۷ به یاد خسرو گل‌سرخ، می‌نویسد که با مرگ خسرو، دنیای مردگان با بهار درآویخت و خسرو، مانند شب‌نمی شبانه در باغ گل سرخ گم شده می‌بیند که باغ گل سرخ، هم ایهام به باغ گل است و هم به نام گلی سرخ.

... در آن سیاه سال / در آن سکوت سنگ / اندام مردگان / یکباره با بهار در آویخت / در آن سیاه چال ... / اما اوراد چار فصل سال من این است: / تو گم شدی / چون شب‌نم شبانه‌ای در باغ سرخ گل / و خنجری قدیمی / در قلب من!

فرزند منوچهر آتشی در سال ۶۶ رخت از این جهان برمی‌بندد و اوجی در رثای فرزند دوست خود نیز می‌سراید.

«مانلی مرده است / قایقش لیک همچنان بر موج / تا ابد سرگران و سرگردان / در پی آن پری دریایی» (اوجی، ۱۳۸۷: ۱۴۷).

او در وصف فروغ فرخزاد و چشم انتظاری فروغ می‌نویسد و او را مانند گل، پاک و زیبا می‌داند.

«چه عطر گرم و غریبی / چه منظری ز شب و برف / نشسته در طرف ما / تمام چهره او گل / تمام چهره او چشم!» (اوجی، ۱۳۸۷: ۲۰۹).

منصور اوجی، سیمین دانشور را زنی با چهره ماندگار می‌داند که پس از گذشت سالها و حتی بعد از مرگ، بازهم در یادها ماندگار است. اوجی، دانشور را خواهر تمام شادیهها، مادر تمام اندوه‌های انسان و شهرزاد سرزمین شرق می‌داند و در رثای این بانوی ادب چنین می‌سراید.

بر درخت باغهای دور / نقش چهره‌ای است / نقش چهره‌ای که هست تا درخت / سال پشت سال / تا هزار سال ... / نقش چهره‌ای که عن قریب می‌رود به خاک / رفت / خواهر تمام شادی و سرور / مادر تمام انده‌ها ما. / ای زن هزار ساله ابد! / شهرزاد

شرق! کار کی است؟/ نقش چهره‌ای که کنده‌اند بر درخت باغهای دور/ نقش چهره و شلال گیسوی تو را! (اوجی، ۱۳۹۱: ۵۱ و ۵۰).^۹

۶-۲ پیری و حسرت جوانی

پیری و یاد مرگ از عوامل نوستالژی فردی است. هرچه از عمر شاعر می‌گذرد و به یاد مرگ می‌افتد، اندوهش بیشتر می‌شود و در اندیشه و کلام خود به جاودانگی تمایل دارد (محمدی و عباس‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۷۳).

پیری یکی از مقولاتی است که ممکن برای عده‌ای بحرانی در زندگی تلقی شود بویژه برای افرادی که اهل طبیعت هستند و مایلند همیشه در طبیعت و جوانی به سر برند. اوجی از آن دست شاعرانی است که همیشه در طبیعت زیبای شیراز بوده است و با گذشت زمان و رسیدن به سن پیری به یاد ایام جوانی و کودکی خود می‌افتد و به آن دوران حسرت می‌برد.

شاعر به یاد هفت سالگی‌اش افتاده است و با حسرت از آن یاد می‌کند و گویی در خطاب به هفت سالگی‌اش از شصت و سال بهار و عمررفته‌اش گلایه می‌کند. او سپیدی موهایش را به برف و و نیز پیری و هفتاد سالگی‌اش را به غروب و خود را به درختی تشبیه کرده است آنجا که می‌گوید: «اینک غروب و برف که سنگین نشسته سخت/ بر این درخت پیر/ اینک غروب من ...».

ای هفت سالگی/ شصت و سه سال رفت از آن صبح، آن بهار/ شصت و سه سال رفت از آن سال، رفت و رفت/ اینک درون آینه مردی سپید موی/ هفتاد ساله مردی! / ای هفت سالگی/ کو آن بهار و صبح.../ یادش بخیر یادت! .../ اینک غروب و برف که سنگین نشسته سخت/ بر این درخت پیر/ اینک غروب من/ مردی پر آب چشم/ مردی شهید و تنها/ مردی که هیچ، هیچ/ صفری کنار تو/ صفری کنار هفت/ صفری!... (اوجی، ۱۳۹۱: ۱۲۷ و ۱۲۶).

شاعر به یاد دوران کودکی خود و به یاد زمانی افتاده که در راه مدرسه، کبوتران و پرواز سپیدشان را تماشا می‌کرده و از اینکه پیر و کهنسال شده است و اکنون این کلاغهای سیاه هستند که به او می‌نگرند اندوهگین است.

«به مدرسه که می‌رفتم/ نگاه می‌کردم کبوتران را/ پرواز سپیدشان را/ صبح‌ها/ و حالا/ نگاه می‌کنند/ بازمانده از تدریس را/ عصرها/ کلاغها/ کلاغهای سیاه» (اوجی، ۱۳۸۷: ۲۱۶).

اوجی در سن پیری با دیدن جوانان و شادی دوران جوانی، بسیار حسرت ایام جوانی خود را می‌خورد. او پیری خود را در برابر جوانی جوانان به کلاغی در برابر بهار تشبیه می‌کند.

«من چنان پیرم و پوکم که کلاغ/ در پسینگاه زمین/ تو چنان شاد و جوانی که بهار/ در سحرگاه بهار/ آه از حسرتم، آه.»

در ادامه با حیرت و حسرت از خوشی‌های گذشته یاد می‌کند و می‌گوید:

«از عمر ما چه باقی است/ جز حیرتی از آن خوش» (اوجی، ۱۳۸۷: ۱۸۰).

او در چند شعر، سفیدی برف را با ایام پیری یکی می‌کند. گویا در اسفند ۸۸ برف سنگینی بر شیراز باریده و او غم پیری بر خود را به آن برف مانند کرده است. دریغ از اینکه برف را می‌توان کنار زد؛ اما برای پیری چیزی وجود ندارد که آن را کنار بزند. «حیران این برفم/ حیران این سنگین که می‌بارد/ بر تارکم هر روز/ و برف رویی نیست» (اوجی، ۱۳۹۱: ۱۲۹).

در برف آبان ۸۶ باز هم اوجی دست به قلم می‌شود و با حسرت از گذر دوران جوانی به پیری و سفیدتر شدن موهای سرش حسرت می‌خورد. او، سروی را خطاب می‌کند و از درد پیری خود برایش می‌گوید. اوجی، زمینگیری خود را همانند زمینگیری آن سرو می‌داند که با آمدن برف بر درخت سرو، آن را زمینگیر می‌کند و خودش نیز با آمدن پیری، زمینگیر شده است.

زمینگیریت را چه پرسم؟/ که باریده کولاک/ همان سهم و سختی که وقتی باراد/ فرو افکند هر درختی که هر جاست/ و باریده بر فرق من نیز/ و بر فرقت، ای سرو شیراز!/ و افکنده بر خاک ما را/ همان برف بی‌پیر/ همان برف پیری./ زمینگیریم را چه پرسی؟» (اوجی، ۱۳۹۱: ۱۳۴).^{۱۱}

۲-۷ علایق زیست محیطی^{۱۱}

زمینه نابودی ارزشها تا حد زیادی به مدرنیسم و مقابله آن با سنت و گرفتاری انسان در عصر آهن و سرعت مربوط می‌شود (نظری و کولیوند، ۱۳۸۹: ۳۵). ژان ژاک روسو نیز بر این باور است که تمدن، فساد را در پی دارد و راه چاره آن، بازگشت به طبیعت است؛ بازگشت به چیزی که «حالت اجتماعی اولیه» نامیده می‌شود (همان، ۱۳۸۹: ۱۱).

طبیعت، یکی از رکنهای اصلی زندگی اوجی است بیشترین حجم اشعارش را در بر گرفته است. طبیعت برای او مانند هوا و اکسیژن ضروری است او با طبیعت زندگی

می‌کند؛ با طبیعت می‌خندد؛ می‌گیرد و از فراقش دلگیر می‌شود. به طور خلاصه، می‌توان گفت که طبیعت خود اوجی است. اصولاً، کلیدواژه‌های آثارش طبیعت است. از بهار نارنج گرفته تا گل‌های یاس و سوسن و نسترن. از درخت لیمو و دانه‌های انار و انار میخوش تا بهار و خزان و برگ و باران. بسیاری اوقات طبیعت نیز نوستالژیک می‌شود بویژه طبیعت قدیم که جان و حالی دیگر داشته و گویی با آدمی سخن ساز می‌کرده است. از اوجی می‌توان به پاس بزرگداشت طبیعت و نیز حسرت محیط زیست پاک و سالم و سبز تقدیر نمود. او تا آنجا که می‌تواند از طبیعت مایه می‌گذارد. تمثیلهای تشبیهاتش طبیعتند. پدر و مادرش را که نام می‌برد، گلشان خطاب می‌کند و کودکش با بهار نارنج عجین گشته است. در این قسمت، چند نمونه از اشعاری که در مورد حسرت برای طبیعت سروده مورد بررسی قرار می‌گیرد.

شاعر در این شعر بر طبیعت بکری حسرت دارد که نور مهتابش در آسمانی پاک و زلال قرار داشت و همچون مشعلی پر نور، زمین را روشن می‌نمود و کفترانش بر فراز قلعه‌های ویران می‌خواندند و چاه‌هایش پر از آب بود و سواران و مسافران براحتهی به آب چاه دسترسی داشتند. اما اکنون همه آنها مانند رؤیایی شده است و شاعر را دچار اندوه می‌کند.

«کجاست مشعل ماه؟ نه کفتری که بخواند بر برج قلعه ویران/ نه آب در کمر چاه/ سوار خسته رسیده ست/ و شب رسیده به ناگاه/ کجاست مشعل ماه؟» (اوجی، ۱۳۸۷: ۱۳۹).

اوجی به دنبال آن سرسبزی و نشاط طبیعت گذشته است و گویی سراغش را از دیگران می‌گیرد. او در حسرت آن همه باغ و عطر گلها و پرندگان و تیهو است. او معتقد است در دهکده جهان درختی سرسبز وجود دارد اما به خواب پرندۀ کوکو. به گفته اوجی در مصاحبه با روزنامه عصر مردم، «کوکو در این شعر دارای ایهام است و وقتی می‌پرسی کو کجا است از چیزی می‌پرسی که در دسترس حواس نیست و پی‌جویی آنی و چیزی که پی‌جوی آن باشی، یعنی حاضر نیست و در غیبت است و نیستی و نیست».

«از آن همه باغ و عطر و تیهو؟/ در دهکده جهان درختی است/ سرسبز، ولی به خواب کوکو!» (اوجی، ۱۳۸۷: ۱۴۱).

شاعر گاهی اوقات با بیان صمیمانه خود گنجشک‌ها را به باد ناسزا می‌گیرد. آنها را هار و تور خطاب می‌کند؛ چرا که شکوفه‌های دوستداشتنی و زیبای درخت سیب را از بین می‌برند. او حسرت بودن آن شکوفه‌ها را بر درختان استوار در زمین دارد.

«معطر/ سرخ و شکیل / چه سیبهایی را که برایت به هدیه نمی‌آوردم / برای جشن تولدت / اگر شکوفه‌ها را می‌گذاشتند بر شاخه‌ها / اگر شکوفه‌ها را... ولی گنجشکها / گنجشکهای هار و تور» (اوجی، ۱۳۸۹: ۹۱).

اوجی به قدری به طبیعت وابسته است که خوابش نیز از نوع طبیعت است. گاهی خواب درخت لیمو می‌بیند و در رؤیای خود آن را به دست می‌گیرد و می‌بوید و به یادگار عکسشان را می‌گیرد. گویا تنها در خواب می‌تواند لیموها را ببیند و در بیداری و واقعیت از آنها محروم است و این خود باعث حسرت و حرمان شاعر می‌شود.

«انگار همه شان را دیده بودم، انگار / و همه شان را بوییده بودم، انگار / و از همه شان عکس گرفته بودم، انگار / آن سبزه‌ها / آن گردها / آن عطرها / و حال می‌دیدمشان به رؤیا... که بیداری بی‌گاه / همه را از من گرفت / همه را / لیموها را می‌گویم / از لیموها» (اوجی، ۱۳۸۹: ۱۱۵).

او در توصیف یک عصر اردیبهشتی، گلچینی از میوه‌ها را در کنار هم می‌آورد و با آنها خاطره بازی می‌کند. حسرت گلها و بهار نارنجهای ریخته شده را می‌خورد و با مشاهده برخی میوه‌ها به یاد گذشته می‌افتد. اوجی را می‌توان شاعر مدافع طبیعت و گیاه دانست. او، اوج احساساتش را برای گل و درخت به کار می‌برد.

«فرو ریخته‌اند و خاطره شده‌اند / گل سرخهای شیراز و / بهارهای نارنج... میوه اردیبهشتند؛ اما / این ازگیلها / این سیبها / و گل انارکهای بر درخت یادآور طبق توت فروشان دوره‌گرد / گلبرگهای سرخشان، آه / زینت توتها / توت‌های سفید» (اوجی، ۱۳۸۷: ۱۱۰).

گاهی امیدوارانه در انتظار تکرار رؤیت آسمان پاک است تا خاطراتش را مرور کند. آسمانی که اکنون پاک نیست و همچون پرده‌ای، ماه را پوشانده است. او آسمان را به کلاغ و سیاهی کلاغ تشبیه می‌کند.

«آسمان سیاه / پرده‌ای به روی ماه / این همه کلاغ از کجا رسیده‌اند؟ / بر سپیده / آه!» (اوجی، ۱۳۸۷: ۱۳۷).

اوجی در شعری دیگر، امیدوارانه به آسمان نگاه می‌کند و در انتظار آمدن باران است؛ بارانی که با آمدنش، باز هم می‌شود زیر ماه آسمان نشست و خواند و در کنار دوست، خاطرات را مرور کرد با این حال باز هم برای اطمینان خاطر از خود می‌پرسد؛

آیا با وجود این همه پلشتی و آسمانخراش و دود و چرک، می‌شود که آسمان باز هم پاک و زلال باشد و خود در جواب می‌گوید: آری می‌شود به شرطی که آسمان یکی دو روز بارانی شود و ببارد.

«می‌شود هنوز زیر بدر آسمان نشست و خواند/ می‌شود کنار دوست، رفته را کلید زد/ خاطرات دور را مرور کرد.../ با وجود این همه پلشت/ کارخانه، برج، آسمانخراش،/ چرک، دود/ می‌شود هنوز؟/ آری می‌شود عزیز!/ گر ببارد آسمان یکی دو روز» (اوجی، ۱۳۸۷: ۳۰).

اوجی با حسرت بسیار و با خشم از بهار مرده می‌گوید! بهاری که دیگر خبری از او نیست و می‌توان تابوت او را بر شانه انسانها دید؛ چرا که همین زنان و مردان بودند که طبیعت و بهار طبیعت را کشتند و حال با دست خود، او را چال می‌کنند و جالب این است که گریانند.

«گفتم بهار کو؟/ تابوتی در غروب نشانم داد/ بر شانه‌های مردان/ در شیون زنان/ با لاله‌ای که سرخ و سراسیمه رسته بود/ از لای درز آن» (اوجی، ۱۳۸۷: ۹۰).

او در این قسمت، آرزوی بهاری سبزتر از سالهای پیش دارد؛ بهاری بهتر و زیباتر از پارسال و سال قبل. بهاری سبز، همچون سبزه سفره نورو:

«نه چنان پار/ نه چون پیرار/ سالتان سبزترین امسال/ سبز چون سبزه نورو در سفره عید/ سبز چون سبزی گندمزار در صبح بهار!/ به امیدی که چنین باشد» (اوجی، ۱۳۹۱: ۵۵).^۲

۲-۸ عوامل اجتماعی

موج اجتماعی - سیاسی دهه سی به (حوزه شعر رمانتیک) گام نهاد. اشعار سیاسی - عشقی با قالبهای قدیمی و جدید با فقرنگاریهای روشنفکران ساده‌انگار فراوان شد. شاعرانی چون شاملو، ابتهاج، مشیری، حمید مصدق و سیمین بهبهانی از این گروهند (نظری و کولیوند، ۱۳۸۹: ۸). هم‌نین، شکست نهضت ملی باعث شد شاعرانی - که غالباً روشنفکران مبارز بودند - بشدت سرخورده شوند. این شکست اجتماعی در نهاد بسیاری از آنها به شکست عاطفی و در مرحله بعدی به شکست فلسفی منجر شد (خزانه‌دارلو و خوش ضمیر، ۱۳۹۳: ۶۴).

عوامل اجتماعی، یکی از عوامل اصلی و مهم نوستالژی است که موارد زیادی را درون خود دارد. دوری از عزیزان، جنگ و .. از مواردی است که اوجی در اشعار خود به آنها می‌پردازد.

۲-۸-۱ دوری و فراق دوست

دوست، از ارزشهای زندگی هر فردی است که سالهای سال خاطرات خوبی را برای انسان رقم می‌زند. گاهی دوست می‌تواند به عنوان تکیه‌گاهی محکم باشد و انسان را در موقعیت سخت همراهی کند. اوجی نیز در اشعار خود از دوست و یا دوستان قدیمی سخن به میان می‌آورد و از دوری و فراقشان اندوهگین و نالان است. در زیر نمونه‌ای از این دست اشعار اوجی می‌آید:

شاعر در فراق دوست در رؤیاهایش با دوست خود واگویی می‌کند اوجی به هر نحوی می‌خواهد به دوست خود بفهماند که بی او تنهاست به همین دلیل از طبیعت وام می‌گیرد. او هر چیزی را به گونه‌ای می‌بیند که گویی از دوست او حرفی می‌زنند. او از دوست خود می‌خواهد که به گنجشکها بگوید؛ هرگز خبر آمدن صبح‌ها را ندهند و به نسیم بگوید که دیگر بوی او را ندزدد و تاراج نکند که شاعر می‌خواهد تا ابد در رؤیای رفیق خود و به یادش بخوابد.

نه همین صدای صبح/ و نه همین عطر سوسن/ از تو می‌گویند/ عطر تو/ که این دل من/ که گرفته است و تنها است/ در این صبح زود/ به گنجشکها بگوی/ که دیگر صبح را تا هرگز جار نزنند/ که دیگر سپیده را.../ و به نسیم، که دیگر شمیم تو را/ از اعماق رؤیاهای من ندزدد و/ به تاراج نبرد که دیگر می‌خواهم تا ابد/ با یاد تو بخوابم/ با یاد تو... (اوجی، ۱۳۸۹: ۱۹۷ و ۱۹۶).

اوجی به یاد دوست و همنشین خود افتاده؛ به یاد شبهایی که باهم به دنبال شعر و اندیشه بودند و به یاد همه خاطراتی که با هم و در کنار هم گذرانده‌اند؛ در کوچه پس‌کوچه‌ها به دنبال دوست و خاطرات خوبشان می‌گردد. دلش هوای دوست کرده و میل همراهی با او را دارد.

و اینجاست شیراز/ و آن فصل پر عطر/ و من عابر کوچه پس‌کوچه‌های قدیمی/ به دنبال آن رفته‌هایی که با تو/ به دنبال آن رفته دور/ چه شبها که من با تو ای دوست/ در آن عطر/ به گلگشت آفاق/ به پی‌جویی شعر/ به دیدار اندیشه رفتیم/ چه شبها که با تو/ چه شبها.../ کجایی؟/ نسیمی خنک می‌وزد بر من و شب/ هوا عطر باران/ دلم میل همراهی با تو دارد/ هوا، عطر گل‌های نارنج... (اوجی، ۱۳۸۹: ۱۸۲ و ۱۸۱).

اوجی از فراق او، خود را در غمی تلخ و بزرگ می‌بیند و در تنهایی‌اش، خاطرات گذشته را مرور می‌کند و در «رؤیا»، خطاب به دوست خود می‌گوید که اگر بود مانند گذشته

باهم به هم صحبتی می‌پرداختند.

دلم را غمی تلخ در خود گرفته است / دلم را غمی تلخ / اگر بودی ای دوست / شرابی
از آن کهنه‌ها با تو می‌خوردم امشب / شرابی از آن کهنه‌ها با تو ای دوست (اوجی،
۱۳۸۷: ۱۳۰)^{۱۳}.

۲-۸-۲ اخلاق

اوجی به نوعی جامعه‌ای را مورد نقد قرار داده است که در آن برای شادیهای یکدیگر
ارزش قائل نمی‌شوند و یا دیگر کسی به ارزشهای معنوی و اخلاق خوب اهمیتی
نمی‌دهد و دل را از هر گونه آلودگی نمی‌زداید. او برای چنین جامعه‌ای که اخلاق را
کوچک می‌شمارد، اندوهگین است و حسرت دنیایی را دارد که این دو مقوله در آن
ارج نهاده شود.

اوجی، دنیای امروز را نسبت به شادی، بی‌اهمیت می‌داند و همین مسئله او را دچار
اندوه و حرمان کرده است. او در شعر خود این موضوع را مطرح می‌کند که امروزه
انسانها، برای مرگ و ماتم و غمهای یکدیگر اهمیّت، و حتی گل به یکدیگر هدیه
می‌دهند درحالی‌که در شادیها این‌گونه نیست. او توقع دارد مردمش برای شادیها گل
ببرند و از شادی یکدیگر شاد شوند.

«اینجا در این دیار / دیگر گل از برای عروسی نمی‌خرند / آلا برای ماتم / آلا برای مرگ / از
بس که گل به خاک فرو / ریخته است و مرد» (اوجی، ۱۳۹۱: ۸۰).

شاعر، شغل‌های گونه‌گونی را مورد بررسی قرار داده است تا به نکته‌ای اساسی برسد.
او از گازرانی می‌گوید که چرک و آلودگیهای لباس را بسختی و با چوب یا سنگ
می‌زدایند و خادمانی را که با خاک و خاکستر، ظروف را تمیز می‌کنند و مردمی که با
کیسه‌های زبر و تن شوی، چرکها و کثیفی‌های تن را می‌شویند. او این همه را می‌گوید
تا به این نکته حسرت‌آمیز برسد که چرا آدمی یا چیزی وجود ندارد که چرک و
آلودگیهای روح انسان را بزداید و او را به آرامش و تمیزی روحی و معنوی برساند.

در دیار دور / گازران با سنگ، یا با چوب / جامه‌ها را چرک برگیرند. / ظرفها را،
خادمان با خاک و خاکستر / چرک تن را، مردمان با کیسه‌های زبر / با تن شوی. / در
دیار ما / کاش بودی؛ آدمی، چیزی / تا که برگیرد ز جانها چرک / چرک جان از ما /
چرک جان ما! / کاش بودی؛ آدمی، چیزی! (اوجی، ۱۳۹۱: ۹۲ و ۹۱).

۲-۹ عوامل روانی

«نوستالوژی در نقد روانکاوانه، می‌تواند از دیدگاه فروید (عقدۀ ادیپ) و از دیدگاه یونگ (ناخودآگاه جمعی) مورد بررسی قرار بگیرد. فروید نشان داد که چگونه برون ریختن تعارضات نهفته روانی و آشکار شدن آرزوهای سرکوب شده از تنش و فشار روانی کم می‌کند و تأثیر روان درمانی دارد (غنی‌پور ملک‌شاه، عبادی جامخانه و خوشه چرخ، ۱۳۹۱: ۱۲۲).

عوامل روانی، یکی از موضوعاتی است که در حوزه نوستالژی مورد بررسی قرار می‌گیرد و خود به چند دسته تقسیم می‌شود. مرگ اندیشی و تنهایی از این دست عوامل است. در این قسمت به اشعاری پرداخته می‌شود که اوجی در مورد مرگ و تنهایی سروده است.

۲-۹-۱ مرگ

شاعر در آثار خود بیشترین پرداختها را به مرگ داشته، غم خود را نیز از این پدیده پنهان ننموده است و همواره با حسرت، انتظار آن زمان را می‌کشد. حال شاید آن هنگام، شبی باشد یا صبحی زود. مرگ، گاهی می‌تواند شیرین باشد و گاهی هم تلخ و شاعر آن را به تعبیر متفاوت و با زبان شعر بیان می‌دارد. در این قسمت، به چند شعر از منصور اوجی پرداخته می‌شود که در مورد مرگ سروده است.

اوجی، شاعری است که زیاد از مرگ خوشش نمی‌آید و در این شعر با اندوه و اجبار به خود و دیگران توصیه می‌کند که خود را برای مرگ آماده کنند. او معتقد است انسان زمانی که به چهل سالگی رسید و مویش به سپیدی گرایید و یا آن‌گاه که دوستانش، کم‌کم از این جهان رخت بربستند، گواه این است که ما نیز می‌باید خود را برای سفری ابدی مهیا نماییم که مرگ، بسیار جدی است و هرکس را که موعد مرگش فرا رسد حتماً به سراغش خواهد رفت. از نظر اوجی، مرگ به نوعی پایان حضور و آغازگر پایان زندگی است.

به چل، چل، چون رسیدت عمر/ و در مویت سفیدی رخنه پیدا کرد/ و از مجموع یارانت، کسانی از جهان رفتند/ غروب را تدارک بین/ و پایان حضورت را/ که اینها یک به یک هر سه / نشان نقطه آغاز پایانند و طوفانی که در راه است. / الا ای همنشین دل/ که از مویت سیاهی رفت/ و عمرت بر گذشت از چل/ رفیقانت کجا

رفتند و یارانت؟! تو را شد وقت رفتن نیز/ تو را شد موسم موعود/ عزیمت را مهیا شو/ رحیلت را.../ که در راه است آن طوفان ویرانگر/ که از جا برکند، هر کنده خشکیده را از ریشه، در هر جا/ تو را آنجا/ مرا اینجا/ که در راه است آن صرصر./ رها کن چل، چلی‌ها را! (اوجی، ۱۳۹۱: ۱۴۱ و ۱۴۰).

در جایی دیگر، غمگنانه از قبرکن نام می‌برد که هر روز، صبح زود، قبری را مهیای شخصی می‌کند و تذکر می‌دهد که روزی نوبت ما فرا خواهد رسید.

ما، در صف انتظار و او هر روز/ با بیل و کلنگ خویش می‌آید/ از راه دراز/ ما، چشم به راه نوبت خود را/ می‌آید و گور می‌کند هر روز/ او کیست که صبح زود می‌آید؟/ او کیست که صبح زود در هر روز؟ (اوجی، ۱۳۹۱: ۱۴۴)

اوجی با به‌کار بردن کلماتی چون عصر، غم، پاییز و افتادن برگ، حالت همراه با ناراحتی خود را نسبت به این واقعیت زندگی بیان می‌کند. او پاییز را مرگ برگها و طبیعت می‌داند و مرگ طبیعت به نوعی مرگ انسان را هم شامل می‌شود.

عصر و از آهنگ غم سرشار/ باد و قیچی‌های ناپیدای او در کار/ هر فرو افتادن برگی پیام مرگ/ باز پاییز است و آوای فرو افتادن هر برگ (اوجی، ۱۳۸۷: ۳۲).

۸۷



فصلنامه پژوهش‌های ادبی سال ۱۴، شماره ۵۷، پاییز ۱۳۹۶

در شعر دیگری که اوجی در مورد مرگ سروده است، تجمعی از مفاهیم ناامید کننده را در چهار خط می‌توان دید. حس غریب، شب برفی، گم شدن و آخر دنیا. همگی را می‌توان، نشان از حس بد شاعر به مقوله مرگ دانست. «حس غریبی است مرگ/ در شب کولاک/ سهره گم کرده راه/ آخر دنیا» (اوجی، ۱۳۸۷: ۱۷۱)^۴.

۲-۹-۲ تنهایی

تنهایی، یکی از مقولاتی است که در زیر مجموعه عوامل روانی قرار می‌گیرد و شاعر با روبه‌رو شدن با آن در بحران روانی قرار می‌گیرد. تنهایی، می‌تواند انسان را از پا در می‌آورد و شاعر را شاعرتر کند. اوجی نیز تنهاییهای خود را دارد و گاه آن را بر زبان آورده و اندوهگینی خود را با زبان شعر بیان می‌کند.

اوجی در خطاب به نوه‌اش غزل به گونه‌ای از تنهایی خود می‌گوید و حسرت هم‌نشینی و هم‌صحبتی با او را دارد؛ چرا که در این شعر به صراحت به تنها بودنش اشاره می‌کند. او دوست دارد با نوه‌اش بنشیند و انار دانه کند؛ انار بخورد و با هم گفت و گو کنند؛ اما شاعر، باز هم با تنهایی روبه‌رو می‌شود. او تنهایی خود را به نوه‌اش

اینگونه می‌گوید که انار را چیده تا نوه‌اش برایش دانه کند. اما زمانی که می‌آید، نه غزلی هست و نه اناری و چشم انتظاری شاعر با خیره شدن به باقیمانده انارهایی است که از غزل بر قالی ریخته شده است.

تا بیایی / تا دانه کنی / تا بخوریم / چیدم و گذاشتم / انار درخت را / اولین انار درخت را، غزل! / آمدم / نه انار بود / و نه تو / و سهم من، نه / سهم دهان چشمان من / آنچه از دستانت ریخته بود / از دهانت: / سه یاقوت / بر قالی / به غروب (اوجی، ۱۳۸۹: ۱۳۹ و ۱۳۸).

اوجی، خود را انسانی جهان‌دیده می‌داند که زبان دنیا را نیز خوب بلد است. اینکه می‌گوید سلوکش، فلق و شفق را کش و قوسی است به نظر نگارنده، می‌تواند به سحرخیزی شاعر اشاره‌ای کند؛ چرا که وقتی می‌گوید فلق و شفق را می‌بیند، یعنی هنگام غروب خورشید و نیز قبل از طلوعش، به نظاره آن می‌نشیند و آنجا که می‌گوید «و از اسباب جهانی / همه دلخوشیش کهنه عصایی است» یعنی از دار دنیا تنها عصایی دارد که با او همراه است؛ گویی از دلخوشی‌های دنیا، دل‌کنده و تنها به عصای و باغ قدیمی‌اش دل بسته است.

به کسی می‌مانم / که جهان را دیده است / و جهان را خوانده است / و سلوکش، کش و قوسی است فلق را و شفق را / به سحرگاه و پسینگاه / و از اسباب جهانی / همه دلخوشیش کهنه عصایی / که خود اسباب چرایی است؛ / که چرا آن؟ / و چرا این؟ / بال پرواز کجایی؟ / پیرتر از دو کلاغی که بر آن کاج، / آه، من مانده‌ام و من. / (در سنینی که نمی‌باستی) / دلخوشی‌های جهان جملگی ارزان شما باد / من و این باغ قدیمی! / با عصایی که قدیمی‌تر از این باغ قدیمی است / قدمی می‌زنم اینک... (اوجی، ۱۳۸۹: ۲۰۵ و ۲۰۴).

شاعر تنهایی و بی‌پناهی خود را به درختی در شب پاییزی تشبیه می‌کند که فصل پاییز همچون اسبی هزار نعل با سرعت می‌تاخت و برگ‌های درخت را به رنگ زرد و سرخ در آورد و سپس همه را ریخت و تنها شاخه‌های خشک شبیه به سنگ و سفت از درخت باقی ماند. شاعر خود را همچون آن درخت در زیر تیغ ماه می‌داند.

پاییز را به تجربه آموختم شبی: / اسبی هزار نعل گذر کرد سرخ و زرد / و شاخه‌ها در آینه یکباره سنگ شد / (در آب سرد چاه) / آن‌گاه بی‌پناه / من ماندم و درخت / در زیر تیغ ماه (اوجی، ۱۳۸۷: ۱۴۲).

اوجی به دلیل هفتاد ساله شدن و با رسیدن سن پیری و سپیدی برف بر موهایش، احساس تنهایی می‌کند و این احساس خود را با شعر و اندوه بیان می‌کند؛ هرچند برایش بسیار ناخوشایند است.

اینک غروب و برف که سنگین نشسته سخت/ بر این درخت پیر/ اینک غروب من/
مردی پر آب چشم/ مردی شهید تنها/ مردی که هیچ، هیچ/ صفری کنار تو/ صفری
کنار هفت/ صفری!... (اوجی، ۱۳۹۱: ۱۲۷).

۳- نتیجه گیری

بیشترین موضوع نوستالژیکی که اوجی به آن پرداخته با ۲۹ شعر، «طبیعت و مسائل زیست محیطی» است. منصور اوجی «شاعر طبیعت» است، کلیدواژه‌های آثارش عبارات و مفاهیم طبیعت است. سبزه، بهار و خزان و برگ و باران. بهار نارنج، آسمان، گل سرخ، گل‌های یاس و سوسن و نسترن انواع میوه، انار، سیب، گنجشک، کلاغ و دها واژه دیگر که ذهن لطیف شاعر را به خود مشغول کرده است. برای او، بسیاری اوقات طبیعت نیز نوستالژیک می‌شود. غصه آسمان آبی شیراز، کوچه باغهای سرسبزش، باران سرشارش، بوی بهار نارنجش و ... او را به شدت می‌آزارد. اوجی به قدری به طبیعت وابسته است که بسیاری اوقات خوابش نیز از نوع طبیعت است. گاهی خواب درخت لیمو می‌بیند و در رؤیای خود آن را به دست می‌گیرد و می‌بوید:

انگار همه شان را دیده بودم؛ انگار/ و همه شان را بوییده بودم؛ انگار.../ آن سبزهها/
آن گردها/ آن عطرها/ و حال می‌دیدمشان به رؤیا.../ که بیداری بی‌گاه/ همه را از من
گرفت/ همه را/ لیموها را می‌گویم/ از لیموها! (اوجی، ۱۳۸۹: ۱۱۵).

اوجی، شاعری است که زیاد از مرگ خوشش نمی‌آید و در اشعارش با اندوه و اجبار به خود و دیگران توصیه می‌کند که خود را برای مرگ آماده کنند. او بارها و بارها به یاد مرگ می‌افتد؛ بویژه در دوران اخیر که با سالخوردگی دست و پنجه نرم می‌کند. البته نه از نوع آرام‌بخش آن، بلکه نگرانی پایان زندگی دنیایی، بسیار او را می‌آزارد. سؤال اینجاست که چرا شاعر مرگ را اینگونه می‌بیند. او که به طبیعت علاقه وافری دارد و می‌داند طبیعت می‌میرد و زنده می‌شود؛ اما به رستاخیز آدمی و جهان پس از مرگ، توجه چندانی نمی‌کند. بعلاوه اشعار با درونمایه وارستگی نیز در آثارش یافت نشد.

یکی دیگر از دغدغه‌های او در اشعارش، گذر عمر است. اگر پیری و مرگ را دو مقولهٔ مربوط به هم بدانیم، می‌توان ادعا کرد که مهمترین دغدغهٔ ذهنی شاعر است؛ چرا که بیش از یک سوم اشعار نوستالژیک را به خود اختصاص داده است؛ لذا برای آرام کردن خویش یا به گذشتهٔ خود، اعم از کودکی و جوانی، بازمی‌گردد و یا لب به گله می‌گشاید و در نهایت اضطراب خود را نیز از این موقعیت سنی پنهان نمی‌کند.

پی‌نوشت

- 1.Home sickness
- 2.Nostalgia
3. Nostos

۴. ادامه اشعار اوجی در مورد حسرت: ۱۳۸۷: ۲۲۷؛ ۱۳۸۹: ۵۳-۵۴؛ ۱۳۹۱: ۹۸ و ۹۷.
۵. ادامهٔ اشعاری که اوجی در مورد کودکی سروده است: ۱۳۸۷: ۲۰۸، ۲۱۳؛ ۱۳۸۹: ۶۷، ۱۵۸، ۱۸۳؛ ۱۳۹۱: ۴۴.

۶. (ادامهٔ اشعاری که شاعر در مورد بو(عطر) سروده است: ۱۳۸۷: ۲۰۸؛ ۱۳۸۷: ۲۱۳؛ ۱۳۸۹: ۱۹، ۶۷، ۸۰، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۳، ۱۹۷؛ ۱۳۹۱: ۴۴.

۷. ادامهٔ اشعاری که شاعر در مورد غم غربی سروده است: ۱۳۸۷: ۱۱۲؛ ۱۳۸۹: ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۱۳۰، ۱۸۳، ۱۵۴ و ۱۵۳، ۱۵۷.

8. Homesick

۹. ادامهٔ اشعاری که اوجی در مورد از دست دادن عزیزان سروده است: ۱۳۸۷: ۸۹ و ۸۸؛ ۱۳۹۱: ۷۶.
۱۰. ادامهٔ اشعاری که اوجی در مورد پیری و حسرت جوانی سروده است. ۱۳۸۷: ۶۲-۶۰، ۷۴ و ۷۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۸۰، ۱۹۷؛ ۲۲۰؛ ۱۳۸۹: ۸۰، ۱۰۸، ۱۸۸، ۲۱۲، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۰۴، ۲۰۸.

11. return to natur

۱۲. ادامهٔ اشعاری که اوجی در مورد حسرت طبیعت سروده است: ۱۳۸۷: ۱۳۹؛ ۱۳۸۹: ۱۴۳، ۱۶۸، ۱۹، ۲۹، ۴۰؛ ۱۳۸۹: ۶۵، ۹۰، ۹۱، ۱۱۹، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۸۳؛ ۱۳۹۱: ۷۱، ۷۲، ۷۵ و ۷۴، ۷۷، ۱۲۶.
۱۳. ادامهٔ اشعاری که اوجی در مورد دوست و فراق او سروده است: ۱۳۸۷: ۱۹۶؛ ۱۳۸۹: ۱۵۹، ۲۱۴.
۱۴. ادامهٔ اشعاری که اوجی در مورد مرگ سروده است. ۱۳۸۲: ۲۱۸؛ ۱۳۸۷: ۱۲۰؛ ۱۳۸۷: ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۷۲، ۱۹۶؛ ۱۳۸۹: ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۱۷؛ ۱۳۹۱: ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶.

منابع

- ابراهیمی تکامجانی، حامد؛ نوستالژی در شعر، دوره بازگشت ادبی، پایان نامه کارشناسی ارشد. استاد راهنما: دکتر بهادر باقری، تهران: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۹۱.

- احمدی، احمدرضا؛ *روزی برای تو خواهم گفت*، چ سوم، تهران. نشر ثالث، ۱۳۹۱.
- احمدی، احمدرضا؛ *دفترهای واپسین (دفتر اول تا ششم)*، تهران: کتاب نشر نیکا، ۱۳۹۱.
- آزاد، زهرا، پرتوی، پروین؛ بررسی تطبیقی جایگاه میادین تهران در حفظ و ارتقای خاطره جمعی شهروندان (نمونه موردی: میدان تجریش و میدان بهارستان)؛ فصلنامه علمی- پژوهشی ش چهارم، ص ۱۲-۱، ۱۳۹۱.
- اوجی، منصور؛ *شیراز نام دیگر من*، تهران: نگاه، ۱۳۸۷.
- -----؛ *از وطن*، تهران: نگاه، ۱۳۸۹.
- -----؛ *گزینه اشعار*، تهران: مروارید، ۱۳۸۹.
- -----؛ *در چهره غروب*، تهران: ثالث، ۱۳۹۱.
- -----؛ *نیما شعر ایران را جهانی کرد* [مصاحبه]، تهران: [مؤلف نامعلوم]، ۱۳۹۱.
- -----؛ یک عصر پاییزی با منصور اوجی [مصاحبه]، ۱۳۹۴.
- ایبنا. (۲۱ مهر ۱۳۹۲). تازه‌ترین شعرهای منصور اوجی از راه رسیدند [درون خطی]. خبرگزاری کتاب ایران، بازیابی شده در ۲۳/۱۰/۹۵ از <http://www.ibna.ir/fa/doc/naghl/>
- ایبنا، (۲۵ اسفند ۱۳۹۴)، یادداشت منصور اوجی درباره حاشیه‌های یک شعر [درون خطی]، بازیابی شده در ۱۵/۸/۹۵ از <https://www.isna.ir/news/>
- ایبنا، (۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۵)، کتاب منصور اوجی منتشر شد [درون خطی]. خبرگزاری دانشجویان ایران، بازیابی شده در ۲۸/۵/۹۵ از <https://www.isna.ir/news/>
- حسین پناهی، گلاره؛ *غم غربت و اشتیاق بازگشت در شعر سمیع القاسم*، دانشگاه کردستان. دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۹۱.
- خزانه دارلو، محمدعلی، خوش ضمیر، راضیه؛ بررسی مفاهیم نوستالژیک در اشعار سیاوش کسرای، مجله پژوهش‌های ادبی و بلاغی، ص ۵۷-۷۵، ۱۳۹۳.
- رحیمی، مهسا؛ بررسی زبان و محتوا در آثار منصور اوجی؛ دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه پیام نور، ۱۳۹۴.
- ریحانی، محمد، قصابان شیروان، ربابه؛ بررسی یکی از مؤلفه‌های نوستالژیک (دوری از معشوق) در برخی از اشعار منوچهر آتشی. فصل‌نامه علمی پژوهشی زبان و ادبیات فارسی. دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی. دانشگاه آزاد اسلامی. سنندج. س چهارم. ش ۱۰، ۱۳۹۱.
- شاهین، فردین؛ بررسی زیباشناسانه اشعار منصور اوجی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یزد، ۱۳۹۳.

- شریفیان، مهدی؛ بررسی فرآیند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری؛ پژوهشنامه ادب غنایی (مجله زبان و ادبیات فارسی)، دوره ۵، ش ۸، بهار و تابستان ۱۳۸۶، ص ۵۱-۷۲.
- شریفیان، مهدی، تیموری، شریف؛ بررسی فرآیند نوستالژی در شعر معاصر فارسی (بر اساس اشعار نیمایوشیچ و مهدی اخوان ثالث)؛ کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، دوره ۷، ش هفتم، ش مسلسل ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۸۵، ص ۳۳-۶۲.
- عابدی، کامیار؛ جستجوی گل شیدایی: شعر، شیراز و منصور اوجی؛ تهران: نشر کتاب نادر. ۱۲۶ ص، ۱۳۸۰.
- غنی‌پور ملک‌شاه، احمد، عبادی جام‌خانه، رضا، خوشه چرخ، علی اصغر؛ امام زمان (عج)، نوستالژی آینده‌گرا در اشعار سلمان هراتی؛ دو فصلنامه ادبیات دینی. ش اول، بهار و تابستان، ۱۳۹۱، ص ۱۳۵-۱۱۹.
- محمدی، برات، عباس‌زاده، سمیه؛ از غم و حسرت شاعران کلاسیک تا نوستالژی شاعران رمانتیک؛ فصلنامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، دوره ۴، ش ۱۱، بهار ۱۳۹۱، ص ۱۹۲-۱۶۵.
- نظری، نجمه، کولیوند، فاطمه؛ بررسی نوستالژی در شعر حمید مصدق؛ فصلنامه زبان و ادب پارسی. دوره ۱۴، ش ۴۶، ۱۳۸۹، ص ۱-۱۸.
- نوایی، حکیمه؛ بررسی و تحلیل سبک و رباعیات شاعران مشهور معاصر از سال (۵۷ تا ۶۸) با تأکید بر سه شاعر: قیصر امین‌پور، منصور اوجی و حسن حسینی؛ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵.
- Ritzer, G. (2007). *nostalgia*. Retrieved from Blackwell Reference Online: <http://www.blackwellreference.com>